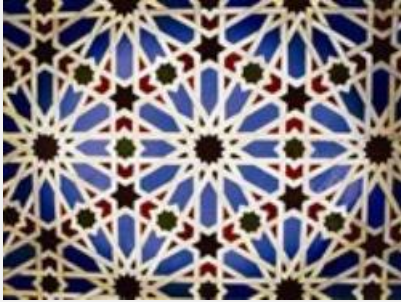


دیدۀ وحدت‌بین

راست است که هر انسانی براساس نوع نگرش خود به هستی، رفتار و منش خویش را سامان می‌بخشد.



راست است که هر انسانی براساس نوع نگرش خود به هستی، رفتار و منش خویش را سامان می‌بخشد.

بر این اساس، انسانی که هستی را سراسر تجلی خدایی واحد می‌بیند، خواه ناخواه در رفتار و کردار خویش رو به قبله وحدت دارد. چنین انسانی کل هستی را در دست قدرت خداوندی می‌بیند که سعادت تنها در اذعان به یگانگی او میسر می‌شود. از اینجاست که توحید عبادی پدید می‌آید و آدمی ستایش واحد را در تمام شئون زندگی خویش پاس می‌دارد. اینگونه است که در اسلام بر توحید عبادی تأکید زیادی شده است. مطلبی که از پی می‌آید، تلاش دارد تا پیامدهای چنین نگره‌ای را هم به لحاظ هستی‌شناسی و هم معرفت‌شناسی به بحث بگذارد.

فیلسوفان و حکما هدف از زندگی هر انسانی را رسیدن آن فرد به سعادت می‌دانند. هر انسانی به دنبال کسب سعادت بوده و هر عمل و شیوه و منشی که در زندگی انجام می‌دهد و به کار می‌بندد، برای رسیدن و دست یافتن به سعادت است که او در ذهن برای خود تصور کرده است؛ به عبارتی فلسفی، می‌توان گفت علت غایی انسان‌ها در زندگی، دست یافتن به سعادت بوده؛ با توجه به آنچه می‌اندیشد که سعادت او در آن است؛ آنگاه که هر انسانی طبق آنچه می‌اندیشد زندگی خود را تنظیم می‌کند و رسیدن به سعادت خود را پیوسته در گرو اعمال و رفتاری می‌داند که از او سر می‌زند. بنابراین مبنای‌ترین اندیشه‌های انسان و اساسی‌ترین تفکرات او منشأ کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین رفتارها و عملکردهای وی است. سعادت و خوشبختی هر انسان در حقیقت کمال آن انسان محسوب می‌شود. بنابراین کمال و سعادت با هم قرین و ملازم هستند.

از یک منظر کلی، انسان دارای 2 نوع موقعیت است؛ موقعیت‌هایی که بدون خواست خود و احتمالاً، اجباراً در آن قرار گرفته؛ مثل اینکه در چه زمانی و چه مکانی به دنیا آمده است. می‌توان به صورت کلی‌تر این شرایط را اینگونه بیان کرد که بودن در هستی و جهان هستی اختیاری نیست. هیچ انسانی نمی‌تواند اختیار کند که چیزی به نام جهان هستی وجود داشته یا نداشته باشد. از این رو مهم‌ترین و تأثیرگذارترین درکی که می‌توان از هستی به دست آورد، وجود یا عدم‌مبدایی برای خود و جهان است. البته قطعاً منظور از هستی‌شناسی و جهان‌شناسی همیشه به معنای فلسفی و حکمی و دقیق آن نیست بلکه حتی علوم تجربی نیز می‌تواند انسان را به وجود آن مبدأ یا چگونگی آن راهنمایی کند.

نوع دوم این موقعیت‌ها و شرایط را انسان خود می‌سازد و این ساختن، بستگی به اراده و اختیار و منش او دارد. همان‌گونه که گفته شد، این ساختن‌ها از جهان‌بینی و هستی‌شناسی او نشأت می‌گیرد. هر کسی سعادت و خوشبختی خود را بسته به این می‌داند که شرایط و موقعیت‌هایی را که بناست خود بسازد، مطابق با شرایط پیش‌ساخته یا شرایط خودساخته به شرایط پیش‌ساخته یا اولیه نزدیک کند. پس، سعادت هر کسی باید مطابق با آن چیزی باشد که خود فکر می‌کند مبدأ و منشأ او بوده است؛ یعنی آن شرایط خودساخته باید به شرایط و موقعیت اولیه برسد. به نظر می‌رسد که این یک امر فطری باشد که هر کسی سعادت خود را در آن ببیند که آینده خود را به گذشته اصیل خود پیوند زند و به نوعی به همتایی و تطابق با گذشته خود دست یابد. در اینجا هنوز برای اثبات یا رد عقیده یا آموزه‌هایی از منظر دین و متافیزیک تلاشی نکرده‌ایم، فقط می‌گوییم هر انسانی سعادت خود را در گرو ساختن زندگی‌ای می‌داند که نزدیکی و همسویی با گذشته‌اش را تضمین و تعیین کند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که انسان ذاتاً و فطرتاً میل به وحدت دارد و این میل را در گره زدن زندگی اکنون خویش با گذشته‌ای که برای آغاز همه چیز قائل است، نشان می‌دهد. در واقع، تفکری که هیچ مبدأ اصیلی برای انسان و هستی قائل نیست به هیچ هدف و نهایت حقیقی و غایی نمی‌تواند ملزم و پایدار باشد. بنابراین، هر اندیشه‌ای دارای آغازی است و هر آغازی دارای هستی‌ای و نمی‌توان گفت اندیشه و تفکر آغازش از عدم مطلق و هیچ بوده است؛ چون در این صورت اصلاً آغازی نداشته و آنچه آغازی نداشته یا به عبارتی آغازش در عدم است را نمی‌توان دارای هستی و ثبات دانست و صد البته که نمی‌توان بدون آغاز، به پایان چیزی رسید، به عبارتی می‌توان گفت هیچ آینده‌ای نیست که گذشته‌اش در نیستی غوطه‌ور باشد. چه اینکه کسی که از مبدأ و منشأ و گذشته حقیقی خویش بی‌اطلاع بوده از آینده خود نیز بی‌اطلاع است و احتمالاً کمال و سعادت حقیقی برای خود متصور نیست.

اصل توحید و انسان از آن قاعده‌ای که پیش از این گفته شد مستثنا نیست کسی که به اندیشه تک‌مبدایی برای جهان هستی قائل

بوده و طبق مبانی دین اسلام آن (توحید) را پذیرفته و به آن پایبند و ملزم است. شناخت و درک توحید الزام و پایبندی عمیق و دقیقی را برای اشخاص به همراه می‌آورد. آن کسی که گذشته خود را مبدایی واحد برای جهان هستی دریافته و او را دارای بهترین صفات و کامل‌ترین خیرات می‌داند، پیوندی ناگسستنی با آن مبدأ برای خود ایجاد کرده و دائماً به فکر حرکت و تکاپو به سوی آن مبدأ است تا وحدت میان خود و اصل خود را تحقق بخشد.

توحید، اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین اصل دین است و رسالت پیامبران الهی آگاهی و بیداری انسان‌ها به توحید بوده و با توجه به این اصل، جهت بخشی به زندگی انسان‌ها را در قالب آموزه‌ای به نام معاد تحقق بخشیده است. نظام متقن دین الهی با محوریت این موقعیت یعنی توحید، نظام و سازمان یافته است. البته در اعتقادی سطحی و عامیانه تلقی انسان‌ها از توحید اعتقاد زبانی و در نهایت ذهنی، به تک بودن خداوند و یکی بودن او در الوهیت است. متکلمین و فلاسفه با موشکافی‌های دقیق انحای مفهومی دیگر توحید را در اقسام صفات مخصوص به واجب تعالی سریان داده‌اند و توحید در خالقیت، فاعلیت، ربوبیت و صفات دیگر الهی را اثبات کرده‌اند. در همه اینها یکی بودن و مبدئیت خداوند متعال را ثابت کرده و به توحید عمیق و ژرفی دست یافته‌اند.

حکما و عرفا نیز به توحید دیگری غیر از آنچه برای واجب‌الوجود اثبات می‌کنند، پی برده‌اند و آن مرحله‌ای است که پرستشگر یعنی انسان آن را باید اجرا و اعمال کند. از این توحید می‌توان به توحید عبادی یاد کرد. توحید عبادی بدین معناست که انسان در عبادات خود فقط خداوند را مورد توجه قرار دهد و پرستنده چیز دیگری نباشد. پرستش نحوه پیوند عابد با معبود خویش است. همانطور که گفته شد هر انسانی فطرتاً متمایل به بازگشت به اصل و ریشه خویش است و دوست دارد به نوعی به وحدت با پیشینه خویش دست یابد.

در دیدگاه اسلامی و توحیدی نیز پرستش را باید نحوه ارتباط و پیوند با خالق و رب دانست. انسان موحد، سعادت را در این می‌داند که طبق روش و منشی زندگی کند که او را به اصل و خالق خود متصل کرده و به وسیله این اتصال هویت حقیقی خود را به دست آورد. دیدگاه توحیدی باید انسان را به وحدت نزدیک کرده و از کثرت‌انگاری و کثرت‌بینی نجات دهد تا با پرستش معبود واحد به وحدت اصیل و حقیقی نزدیک شود. چنین انسانی با چشم توحید به همه جا و همه چیز نظر می‌کند که در این باب فرموده‌اند: «والمؤمن ينظر بنور الله». وقتی انسان با پرستش و اظهار عبودیت به خالق و معبود خویش که همه چیز و همه جا را بنا بر اصل توحیدالوهی و ربوبی پر کرده است نزدیک شد، او نیز با دیده وحدت عالم و آدم را می‌نگرد و این دیده وحدت‌بین در تمام جان او نهادینه شده و خود را تمام و کمال تحت عبودیت خالق یکتا می‌بیند.

همانطوری که امام الموحیدین علی علیه السلام در دعای کمیل هنگام درخواست از خداوند خود می‌فرماید: «وَأَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالتَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَاعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَآوْرَادِي كُلِّهَا وَرِداً واحداً»؛ در اینجا امام علیه‌السلام از خداوند درخواست دارند که همه لحظات روز و شب خویش را به ذکر خداوند آباد کنند و در خدمت او باشند و تمام اعمال خود را از نماز خواندن گرفته تا خوردن و خوابیدن و جنگیدن و سخن گفتن قبول کنند تا جایی که عمل و سخن شان تماماً سخنی واحد و یکسان باشد.

یعنی سخن و عمل ایشان بیانگر و نشانگر یک معنا و مفهوم باشد و همیشه و لحظه به لحظه در عبودیت خداوند تجربه وحدت‌بینی و واحدانگاری را کسب کنند. دیدگاه و بینش توحیدی اساسی‌ترین و نقش‌آفرین‌ترین مسئله در زندگی انسان موحد است به شرطی که انسان آن را به معنای واقعی آن تحقق بخشد. توحید برای موحد فقط یک نظریه و یک اعتقاد ذهنی و زبانی نیست. هنگامی که انسان موحد می‌خواهد به معبود خویش نزدیک شود، به توحید و وحدت نزدیک شده و پرستش معبود و عبودیت را فقط در دقایقی یا ساعاتی خلاصه و محدود نمی‌بیند بلکه علاوه بر وحدت و توحیدی که در عبادت خود مورد توجه قرار داده همه اجزای زندگی خود را تحت امر واحدی می‌بیند و سعی دارد هر چه بیشتر به آن وحدت مطلق با عبودیت و عبادت نزدیک شود. انسان‌هایی که به توحید عینی نزدیک می‌شوند به درک وحدت خود و خدا و جهان هستی نائل شده‌اند. چنین انسان‌هایی آنچه با عقل خود دریافته‌اند همان است که قلب آنان نیز آن را تصدیق کرده و در واقع به مرحله عشق رسیده‌اند.